



ماهنامه‌ی علوم انسانی مهرنامه

سال اول، شماره پنجم، مهر ۱۳۸۹

چالش‌های فقه با حقوق مدرن

فقه همان حقوق نیست

محمدحسین زارعی عضو هیات علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

جوامع اسلامی به طور عام و جامعه کنونی ایران پس از انقلاب بر اساس احکام و موازین شرعی و فقهی اداره می‌شوند. فقه و احکام شریعت ابعاد عمومی زندگی جمعی و غالب حوزه خصوصی زندگی فردی را در بر گرفته و مدعی تنظیم روابط چندگانه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی افراد جامعه اعم از مسلمان و غیرمسلمان است. سیطره تفکر فقهی و شرعی بر روابط سیاسی میان حکومت شوندگان و حکومت‌کنندگان در ابعاد و اندازه‌های گوناگون و نیز روابط حقوقی، اقتصادی و فرهنگی گسترده است و پس از انقلاب اسلامی، فقه و احکام شریعت منشور حکمرانی زمامداران در ایران بوده و از سه دهه گذشته به این سو، فقه و احکام آن از ضمانت اجرای حقوقی، برای پیروی تابعین حقوق است. در ایران در عین حال، در کنار فقه و شریعت و موازین آن به عنوان منبع حقوق و مشتمل بر احکام و قواعد خاص رفتاری، نظام حقوقی و قانونی نیز وجود دارد که باید ملهم از فقه و شریعت باشد. هر چند دستگاه فقهی بر نظام قانون‌گذاری و حقوقی ایران چیره است و الزاما نیز مشتمل بر مجموعه کاملی از احکام ایجابی برای همه ابعاد زندگی جمعی و فردی نیست اما احکام مستخرجه از نظام قانون‌گذاری نباید در تعارض و تضاد با بنیادهای فقهی و موازین شرعی باشد.

از سوی دیگر، حقوق در معنای مجموعه‌ای از قواعد و احکام الزام آور رفتاری که دارای ضمانت اجرای بیرونی است و مبنی بر انگاره‌های واقع‌گرایانه، عقلانیت و دولت مدرن است داعیه تنظیم روابط اجتماعی را دارد. مساله‌ای که در این جا مطرح می‌شود این است که آمیزه فقه و حقوق مدرن امکان‌پذیر است؟ آیا این ترکیب، خالی از چالش‌های فکری و تجربی است و به سخن دیگر آیا این دو نظام هنجاری و رفتاری، همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر دارند یا یکدیگر را نفی می‌کنند؟

گفتار کوتاه زیر سعی دارد به این سوالات بپردازد و در این راستا مفاهیمی را پیش فرض می‌گیرد که در پی خواهد آمد.

پیش فرض‌ها

برای یافتن پاسخ‌های منطقی به سوالات بالا، ضروری است مفاهیم و قضایایی به عنوان احکام پذیرفته شده در نظر گرفته شوند که به قرار زیر هستند:

الف-فقه، علمی است که هدفش استخراج احکام رفتاری از منابع شریعت؛ کتاب، سنت، عقل و اجماع، برای تنظیم رفتارهای اجتماعی و فردی متدینین و متشرعین است.

ب-فقه، جزء یا بعد حقوقی(به زبان امروزی) دین است که رفتارهای بیرونی افراد مسلمان را تنظیم می‌کند. دین دارای ابعاد دیگری از ارزش‌ها، آرمان‌ها، اصول و جنبه‌های دیگر فلسفی، عرفانی و ارزشی است. به سخن دیگر، دین فربه تر از فقه است و فقه تمام دین نیست.



پ-فقه و احکام آن در طول زمان و قرن‌ها تلاش فکری و علمی فقها شکل گرفته است و محصول فکری و تاریخی فقیهان است.

ت-حقوق به عنوان یکی از علوم اجتماعی که به تنظیم رفتارهای فردی و جمعی می‌پردازد بر اساس اسلوبی شکل گرفته است که به دنیای مدرن تعلق دارد. به تعبیر دیگر، حقوق بر خلاف دنیای قدیم، ترجمان فرمان حاکم یا بیان مقاصد خداوند نیست.

حقوق مدرن بیان اراده جمعی مردم مطابق فرآیندها و رویه‌ها ی تعریف و توافق شده افراد اجتماع است. ازاین رو حقوق(مدرن)، انسانی، بشری و زمینی است.

ث-منظور ما از حقوق مدرن در این نوشتار، علم حقوق با رویکردی اثباتی یا پوزیتیویستی است که از شرایط حداقلی حقوق مدرن شناخته می‌شود.

قبل از پرداختن به زمینه‌های تفاوت و چالش‌های فقه و حقوق(مدرن) به وجوه اشتراک آن دو می‌پردازیم.

وجوه اشتراک فقه حقوق(مدرن)

فقه و حقوق(مدرن) در زمینه‌های زیر اشتراک دارند:

الف-فقه و حقوق(مدرن) هر دو دارای ویژگی‌های هنجاری و دستوری اند. به این مفهوم که احکام فقهی و احکام حقوقی تکالیف و باید و نبایدهای رفتاری و عملی را بر تابعان خود تحمیل می‌کنند. فقه و حقوق مشتمل بر گزاره‌های تکلیفی و اوامر و نواهی اند. افراد ملزم به انجام یا ترک فعل‌هایی هستند که احکام فقهی یا حقوقی برای آنان در نظر می‌گیرند و هر دو دارای نظام تنبیه و مجازات خاص خود می‌باشند.

ب-فقه و حقوق(مدرن) سعی در برقراری نظم رفتاری و یکسان سازی هنجارهای فردی و اجتماعی دارند. هرچند الگوی نظم رفتاری و یکسان سازی هنجاری در هر یک متفاوت است اما از نظر اجتماعی کارکرد انتظام بخش و یکسان سازی رفتاری دارند.

پ-فقه و حقوق هر دو از علوم عملی و کاربردی به شمار می‌روند و هدفشان تنظیم رفتارها و اعمال افراد و اجتماع است. به این تعبیر، فلسفه فقه و احکام (اصول فقه و کلام و . . .) و فلسفه حقوق هرچند به فهم و درک بهتر قواعد و مقررات فقه و حقوق کمک می‌کنند، لیکن به مفهوم خاص جزء علم فقه و حقوق شناخته نمی‌شوند. فلسفه فقه و فلسفه حقوق از آن رویکردها متاثرند و از نظریات فلسفی و کلامی تغذیه می‌شوند. شاید بتوان گفت که فقه و حقوق، هر دو عمل‌گرا هستند و هدفشان تغییر رفتارهای فردی و اجتماعی در عمل مطابق هنجارهای پذیرفته شده در آن دو نظام است.

چالش‌های فقه و حقوق(مدرن)

چالش‌هایی که فقه و حقوق(مدرن) با یکدیگر دارند به جهات مختلفی قابل دسته‌بندی‌اند که در زیر به مهم‌ترین آنها اشاره شده است:



از لحاظ مبنایی حقوق به دنیای مدرن تعلق دارد. حقوق به مفهومی که اکنون شناخته می‌شود به دنیایی تعلق دارد که روابط افراد در عرصه‌های عمومی و خصوصی را تنظیم می‌کند. در دنیای مدرن، روابط افراد و گروه‌ها یا بر اساس فرمان شاه یا امپراتور یا بر پایه فرمان خدا و ارباب مذهب یا بر مبنای فرمان شاه و خدا توأمان تنظیم می‌شد و توافق و رضایت افراد و مردم در حکمرانی تأثیری نداشت. در دنیای ماقبل مدرن که به قبل از قرون 17 و 18 بازمی‌گردد، انتظام امور اجتماعی بنا به اراده شاه یا در دوره‌ای دیگر که به قرون میانی مشهور است بنا به فهم و استنباط ارباب کلیسا و مذهب شکل می‌گرفت، به گونه‌ای که شاه یا امپراتور مشروعیت خود را مرهون مذهب و کلیسا می‌دانست. به همین ترتیب قواعد و احکام مورد استفاده برای تحقق این هدف صرفاً منعکس کننده انتظار حاکم یعنی شاه و خدا بود.

از عصر روشن گری و به خصوص قرن 17 به بعد، پاسخ به مجهولات علم و اجتماعی بشر از طریق روش‌های عقلی یا تجربی و بر مبنای اصول پذیرفته شده آنها صورت می‌گیرد. در این زمینه حقوق و نظام قانون‌گذاری مستثنی نیست. نظام قانون‌گذاری که متشکل از نمایندگان منتخب مردم بوده و هدفش تشخیص و تعیین حقوق و منافع جمعی می‌باشد. بنابر این نظام قانون‌گذاری و قوانین موضوعه بازتاب اراده عمومی و جمعی مردم خواهد بود. نظام حقوقی مدرن درصدد حل معضلات و احتیاجات جامعه از طریق بررسی‌های علمی جامعه شناختی و اقتصادی و سیاسی است. بنابراین از ویژگی‌های حقوق مدرن، جدایی خواست و اراده خدا و شاه و سلطان از قلمرو حقوق است.

فقه نیز به عالم سنت تعلق دارد. بنا به تعریف فقه، استخراج احکام فرعی از منابع اربعه شریعت متضمن این پیش فرض است که تلاش فقیهان و مجتهدان یافتن اراده خداوند از درون منابعی است که در اختیار آنهاست. مفروض این اندیشه آن است که خداوند به صورت پیشینی آنچه مورد انتظار و مطالبه مردمان است، خود در نظر گرفته است. در اینکه آیا فقه واقعاً تا چه اندازه توانسته است اراده و مشیت واقعی خداوند را از درون اذهان و عقول فقیهان و مجتهدان انعکاس دهد، موضوع دیگری است که دیگران به خوبی به آن پرداخته و بحث از آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

ب-چالش روش شناختی

حقوق مدرن مبتنی بر سلسله منابع هرمی شکل هنجارها شکل می‌گیرد و قواعد و احکام فرودست باید به طور منطقی از قواعد و احکام فرادست و بالاتر تبعیت کنند. در واقع حقوق مدرن مشتمل بر نظام سیستمی است که نرم‌ها و هنجارها بنا به اصل سازگاری درونی به یکدیگر وابسته و هم بسته‌اند. دلیل این امر پیروی از اصول و احکام مفهوم حکومت قانون و از الزامات این مفهوم به شمار می‌آید. نظریه حکومت قانون نیز در برابر نظریه‌های فرمان شاهی شکل گرفته است و از نشانه‌های حقوق مدرن به شمار می‌آید. قانون پایه یا بنیادین مشتمل بر اصول شکلی، محتوایی و نهادی است که اعتبار حقوقی هر قاعده یا قانون فرودست در تبعیت آنها از نرم‌ها و هنجارهای بنیادین مندرج در قانون پایه یا قانون اساسی است.

اگرچه فقه دارای منابعی است که این منابع دارای اولویت نسبت به یکدیگر هستند، مانند اهمیت و اولویت کتاب و سنت بر سایر منابع عقل و اجماع، یا هر چند اصولیین سعی کرده‌اند نشان دهند که احکام فقهی از اصول مسلم کلامی و عقلی پیروی می‌کنند، اما به دشواری می‌توان گفت که نتایج استنباط‌های فقهی و احکام فقهی که محصول تفقه فقه‌ها و مجتهدان است، توانسته باشد این سازگاری درونی و منطقی اصول و احکام را انعکاس دهد. فارغ از موضوع فقدان سازگاری منطقی و درونی احکام فقهی، موضوع مهم‌تر این است که فقه مانند قانون اساسی مشتمل بر مجموعه‌ای معین از اصول برتر دارای آئورپته یا مرجعیت حقوقی نیست. به این لحاظ مستندات فقهی بنا به فهم استنباط هر مجتهدی می‌تواند دارای آئورپته یا مرجعیت فقهی



باشد، حتی اگر از نظر سایر فقیهان و مجتهدان، مرجعیت و سندیت آن مورد سوال باشد. به تعبیر دیگر آئوریته و مرجعیت فقهی مستندات، فقیه یا مجتهد محور یا به سخنی، ذهنی(سوپرژکتیو) است و حال آن که نظم حقوقی مدرن مبتنی بر عینیت گرای(ابژکتیو) است.

یادآور می‌شود که این موضوع با دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف تفسیری از اصول قانون اساسی متفاوت است، زیرا مفاهیم مندرج در منابع فقهی مانند اصول قانون اساسی مدون نیستند، بلکه این فقیه است که بنا به روش اصولی اما بنا به تشخیص و استنباط خود در چگونگی بهره‌گیری از آن و از منابع استفاده می‌کند.

حقوق مدرن بر عقلانیت فراشخصی و فهم جمعی از هنجارها و اصول الزام آور آن مبتنی است و حال آن که فقه بر فهم شخصی و فردی مجتهدان استوار است.

پ-چالش‌های هنجاری

حقوق مدرن هم تکلیف-مدار است و هم حق-مدار. لیکن تکلیف مداری آن دایر مدار حق-مداری آن است. حقوق مدرن مبتنی بر شناسایی نظام حق‌هاست، با این توضیح که رسالت حقوق مدرن از قرون 18 به بعد شناسایی و اعلام حق‌ها به عنوان امتیازات و مطالبات فردی است که ریشه در کرامت و هویت انسانی فارغ از وابستگی دینی و ایدئولوژیک دارد. این ملاحظه موجب شده است که حقوق مدرن مشتمل بر اصول بنیادین باشد که سایر قواعد و احکام حقوقی تابع آن است. این اصول بنیادین مدافع حق‌های بنیادین هستند و در ازای این حق‌ها تکالیفی وجود دارند که به عنوان ملازمه جداناپذیر حق‌ها شناخته می‌شوند. بنابراین افراد در جامعه مدرن دارای بی‌نهایت حق (بالفعل و بالقوه) در مقابل یکدیگرند و به ازای این بی‌نهایت حق بی‌نهایت تکلیف (بالفعل و بالقوه) وجود دارد. نظام حقوقی مدرن دارای مکانیزم روش مندی است که حق‌ها را به صورت بنیادین و غیر بنیادین شناسایی می‌نماید و تکلیف افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها و دولت را به نسبت اینکه بنیادین یا غیر بنیادین باشند دسته بندی و به تناسب آن آئوریته حقوقی را میان آنها توزیع می‌کند.

در سوی دیگر، فقه مجموعه‌ای از احکام و اوامر و نواهی تکلیف-مدار است، با این توضیح که در چنین دستگاه فکری، هیچ کس در مقابل خداوند دارای امتیاز یا مطالبه‌ای که ناشی از کرامت و هویت ذاتی انسانی باشد نیست و دلیل آن این است که خداوند خالق و آفریننده انسان‌هاست و هیچ کس نمی‌تواند مدعی ذاتی امری باشد. خداوند معطي همه چیز به انسان است و وجود و ماهیت وی بالذات و بالاصالة متعلق به اوست. نتیجه آنکه در چنین دستگاه فکری در درجه اول افراد دارای ارتباط با خداوند هستند و خداوند نیز بنا به حکمت و مصلحت خویش سهم هر شخص و فردی را در جامعه و طبیعت معین ساخته است. از این روافراد در برابر او دارای تکلیف هستند. نقض هر حکم فقهی و شرعی از سوی افراد به منزله نقض حکم الهی قلمداد می‌شود و به این دلیل افراد در نظام هنجاری فقهی صرفاً رابطه عمودی با خداوند برقرار می‌کنند و روابط عرضی یا افقی افراد با یکدیگر به جهت تبعیت از فرمان الهی است. پس تکلیف افراد در مقابل یکدیگر از سوی خداوند پیشاپیش معلوم شده است. هرچند چنین رابطه‌ای ارزشی در جوامع سنتی موجب قداست و معنویت روابط اجتماعی می‌شود اما جوامع مدرن و حقوق مدار از چنین الگوی ارزشی قرن‌هاست که فاصله گرفته‌اند.

چالش هنجاری دیگری که فقه با حقوق دارد، این است که پیش فرض حقوق مدرن پذیرش اصل برابری و عدم تبعیض در قاعده‌گذاری و اعمال قواعد و احکام حقوقی است. به بیان دیگر، در حقوق مدرن همه در برابر قانون همه به گونه‌ای یکسان و برابر رفتار می‌شوند و هر چیزی که در دنیای مسنتی منشأ تفاوت و تبعیض در قاعده‌گذاری و اعما قواعد حقوقی بوده است به کناری نهاده شده است مانند نژاد، رنگ، جنسیت، قومیت، مذهب و ملیت. در ادبیات حقوقی بر یکی از ویژگی‌های قانون "عمومیت



داشتن" تأکید می‌شود. به این مفهوم که قاعده حقوقی نباید میان تابعین و مخاطبین خود بر اساس نژاد، رنگ پوست، جنسیت، قومیت، مذهب و ملیت تمایز قائل شود. اصل عام الشمول بودن قاعده حقوقی متضمن اصل برابری در تقابل قانون است.

در مقایسه با فقه قواعد و احکام فقهی از آن جهت که هدف تنظیم روابط اجتماعی مسلمانان ایجاد و اعمال می‌شود، دارای ویژگی انحصاری است و نتیجه آن رفتار نابرابر با سایر افرادی است که از نظر مذهبی یا جنسیتی یا شریعت اسلامی یا شیعی متفاوت هستند.

ت-چالش مشروعیت

مفهوم مشروعیت به منشأ وضع قواعد حقوقی و قوانین و مقررات مربوط می‌شود. سوال مشروعیت این است که چه کسی حق وضع قاعده حقوقی و قوانین را داراست؟ پاسخ به سوال مشروعیت از آن جهت که مقبولیت قوانین و به تبع آن اجرای داوطلبانه و ارادی آنها از سوی مخاطبین قانون تعیین می‌شود، دارای اهمیت است. از طرفی اجرای قوانین نیازمند به کارگیری قوه فاعله و اجبار است و از این لحاظ نیازمند توجیه و استدلال در مبانی مشروعیت می‌باشد.

از پیش فرض‌های حقوق مدرن آن است که منشأ وضع قاعده و قانون، اراده عموم مردم است و حاکمیت مردم شکل دهنده قوانین و مقررات است. حقوق مدرن، حقوق اهل زمین است و به آسمان ربطی ندارد. تاریخ حقوق مدرن نشان می‌دهد که چگونه به تدریج از پایان قرون میانی به بعد منشأ الهی یا نظریه فرمان الهی قوانین و همچنین منشأ سلطانی نظام حقوقی با ظهور اندیشه‌های فلسفی و سیاسی قرارداد اجتماعی و رضایت و حاکمیت مردم متحول شده‌اند.

در مقایسه با منشأ وضعی انسانی و قراردادی قوانین و قواعد حقوق مدرن، قواعد و احکام فقهی دارای منشأ الهی هستند همان‌طور که بیان شد، احکام فقهی تبلور تلاش فقیهان و مجتهدان در یافتن اراده و خواست الهی است و پیش فرض چنین نظری این است که خداوند در هر زمینه‌ای دارای حکم مشخص و معینی است که یا این حکم به صورت نص در مستندات فقه موجود است یا معلوم و مکشوف نیست که در این صورت وظیفه اصلی فقیه و مجتهد این است که آن را کشف نماید. بنابراین اساساً در وضع و ایجاد قاعده حقوقی یا احکام قانونی مردم نقشی ندارند. مطابق اصول 4، 71، 91، 94، 96 و... قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوبات و قوانین موضوعه مجلس شورای اسلامی نباید مغایر احکام و موازین شرعی باشد و تشخیص چنین عدم مغایرتی با فقهای شورای نگهبان خواهد بود. به این لحاظ می‌توان چنین نتیجه گرفت که مردم و نمایندگان منتخب آنان بالذات حق قانون‌گذاری اولیه ندارند و قید «عدم مغایرت با موازین شرعی» شرط اعتبار و مشروعیت قوانین مصوب مجلس قانون‌گذاری است.

ت-چالش اجرایی

در این زمینه از دو نظر می‌توان رویکرد فقهی و رویکرد حقوق مدرن را مورد مقایسه قرار داد:

یک، حقوق مدرن در عین آنکه دغدغه رعایت حق و عدالت را دارد، در جهت حل مشکلات و معضلات اجتماعی به دنبال یافتن راه کارهایی است که قابلیت اجرا و پیاده شدن را داشته باشند. به همین جهت، قابلیت و امکان اجرایی شدن قوانین و قواعد حقوقی را ازجاء حکومت قانون و به تبع آن قوانین دانسته‌اند. در رویکرد فقهی از آن جا که کشف اراده الهی هدف اصلی فقیه یا مجتهد است، و رویکرد فقهی نیز همان‌طور که قبلاً بحث شد رویکردی تکلیف-مدار است و دل‌مشغولی آن انجام تکالیف فقهی و شرعی به هر نحو و کیفیتی بوده و اجرایی بودن آنها به عنوان یک معیار اصولی در کشف قواعد و احکام فقهی دخالتی ندارد،

این ملاحظه که راه کارهای به دست آمده فقهی تا چه اندازه به طور واقعی و هدفمند مشکل اجتماعی را با در نظر گرفتن جمیع جهات رفع خواهد کرد، مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد و به این لحاظ قابلیت یا امکان اجرایی آن دست کم در اولویت نخواهد بود. دلیل دیگر آن است که رویکرد فقهی مبتنی بر الگویی آرمانی از نظم اجتماعی است که دغدغه پیاده شدن و مقبولی یا رضایت‌مندی حتی متدینین جایی در آن ندارد. چنین رویکردی انتظار دارد رفتارهای فردی و اجتماعی باید خود را بر چنین الگویی آرمانی منطبق کنند تا جامعه آرمانی، اتویایی و فضیلت-مدار تحقق یابد.

دو، فقه از نظر تاریخی به نحوی تکوین و رشد یافته است که برای اجرایی‌شدنش در ابعاد اجتماعی نیاز به قدرت قاهره بیرونی بوده است. این قدرت قاهره الزام‌آور خارجی باید از سوی خلفا و سلاطینی تامین می‌شد که مشروعیت آنها حداقل از نظر اغلب فقهای شیعه مورد تردید بوده است. به این لحاظ فقه برای تحقق و اجرایی شدنش همواره متکی به اراده و پذیرش متدینان و متشرعان بوده است. در نتیجه همواره احکام و قواعد اجتماعی فقه شیعه نیازمند پشتیبانی نظریه‌ای از دولت و اندیشه سیاسی بوده‌اند. از سوی دیگر حقوق (مدرن) متضمن ضمانت اجرایی و کاربرد قدرت قاهره و الزام‌آور بیرونی است تا قواعد و قوانین را در عرصه اجتماعی تحقق بخشد. از آنجا که کاربرد قوه قاهره و الزام‌آور در دنیای مدرن نیازمند مشروعیت و مقبولیت دموکراتیک است و با توجه به اینکه چنین قدرت قهریه‌ای به دلیل گستردگی اجتماعی آن باید از سوی دولت تامین شود، اجرایی شدن قوانین و مقررات محتاج شکل‌گیری دولت مدرن است. بنابر این، حقوق (مدرن) در چارچوب نظریه و اندیشه سیاسی دولت مدرن قابل فهم است و به این دلیل حقوق (مدرن) بخشی از مفهوم دولت مدرن به شمار می‌آید. دولت مدرن نیز متشکل از نظام‌های دولت - ملتی است که دارای ویژگی‌های سرزمینی بودن، کنترل ابزار قدرت الزام‌آور، ساختار غیرشخصی (قانونمند) قدرت، و مشروعیت (حق مردم در مقابل حق الهی و حق سلطانی حکومت) می‌باشد. (شکل‌گیری دولت مدرن، دیوید هلد، ترجمه عباس مخبر، انتشارات آگه، صص 58-60)

از آنچه در سطور بالا به طور مختصر مورد بحث قرار گرفت، چند نتیجه حاصل می‌شود:

یک، فقه رابطه این همانی با حقوق (مدرن) ندارد و از این رو فقه را بر جایگاه حقوق (مدرن) نشان دادن خطایی بزرگ است.

دو، حقوق مدرن ابزار فقه نیست و نمی‌تواند باشد. آنچه مشاهده می‌شود نه حقوق (مدرن) است و نه قانون‌گرایی مدرن، بلکه به کارگیری مفاهیم حقوق (مدرن) و قانون‌گرایی است.

سه، فقه در شکل امروزی آن با موضوعات جدی روبه‌رو است نزدیک شدن فقه به عنوان دستگاه انتظام بخش زندگی مومنان و متشرعان به حقوق (مدرن) نیازمند تأمل و تحول در برطرف ساختن چالش‌هایی است که در این نوشتار کوتاه به صورت گذرا به آنها اشاره شد.

لینک ثابت

<http://www.mehrnameh.ir/article/1003/>